

درباره ی سندیکالیزم

نوشته ی زیر به هنگام قتل لئون تروتسکی (به دست فرستاده ی استالین در ۱۹۴۰) روی میز کار او یافت شد. علی رغم این که با مرگ وی این نوشته نیز ناتمام باقی ماند، به خاطر اهمیت تجزیه و تحلیلی که حول ماهیت سندیکاها در دوران امپریالیزم ارائه داده، بخش اول آن را در این جا می آوریم. بخش آخر که در آن به عملکرد سندیکاها ی خاصی در اروپا و آمریکا پرداخته شده را به خاطر کمبود جا حذف کردیم.

در رشد و یا دقیق تر به گوئیم، در انحطاط سازمان های سندیکائی مدرن در سراسر جهان وجه مشترکی موجود است: و این وجه مشترک همان نزدیکی و ادغام آن ها با قدرت دولتی می باشد.

این روند، به یک سان مشخصه ی سندیکاها ی بی طرف، سوسیال دموکرات، کمونیست و آنارشیت است. این امر به تنهایی نشان می دهد که گرایش آمیختن با دولت متعلق به این و یا آن مسلک نبوده بلکه نتیجه ی شرایط اجتماعی مشترک تمام سندیکاهاست.

سرمایه داری انحصاری، نه بر پایه ی رقابت و ابتکار خصوصی بلکه بر پایه ی فرمان دهی مرکزی استوار شده است. باندهای سرمایه دار در رأس تراست های قدرتمند، سندیکاها ی کارفرمایان، کنسرسیوم های بانکی و غیره زندگی اقتصادی را در همان سطحی کنترل می کنند که قدرت دولتی آن را کنترل می کند و هر لحظه به هم کاری با آن رو می آورند. نتیجه این که، سندیکاها در مهم ترین شاخه های صنعتی امکان استفاده از رقابت میان کارخانه های مختلف را از دست می دهند. آن ها باید با یک حریف سرمایه دار تمرکز یافته که به غایت با قدرت (قدرت دولتی-م) پیوند خورده است رو به رو شوند. ضرورت تطبیق سندیکاها با دولت سرمایه داری و ضرورت مبارزه برای هم کاری با آن دولت نیز- در شرایطی که سندیکاها مواضع اصلاح طلب اتخاذ می کنند، یعنی خود را با مالکیت شخصی تطبیق می دهند- از همین جا ناشی می شود. از نقطه نظر بوروکراسی جنبش سندیکائی وظیفه ی اصلی رها ساختن دولت از نفوذ سرمایه داری است که باید با تضعیف و وابسته گی آن به تراست ها، و با جلب آن به طرف سندیکاها صورت به گیرد. این موضع با موقعیت اجتماعی اشرافیت کارگری و بوروکراسی کارگری که برای به دست آوردن خرده نانی از سودافزونه ی سرمایه داری امپریالیستی مبارزه می کنند، کاملاً هم آهنگی دارد.

بوروکرات های کارگری، در بحث هایشان، هر آن چه از دستشان بر می آید انجام می دهند تا به دولت "دموکراتیک" اثبات کنند که تا چه اندازه در دوران صلح و به خصوص در زمان جنگ، شایسته و ضروری اند. فاشیسم با تبدیل سندیکاها به نهاد های دولتی، ابتکار جدیدی به خرج نداده، بلکه صرفاً تمام گرایشات درونی امپریالیزم را تا غایت خود پیش می راند.

دولت های مستعمره و نیمه مستعمره، نه زیر سلطه ی سرمایه داری محلی، بلکه زیر سلطه ی امپریالیزم خارجی هستند. با این وجود، این امر ضرورت روابط مستقیم روزمره و عملی میان سرمایه داران بزرگ و حکومت ها- حکومت های مستعمره و نیمه مستعمره- را که در واقع به آنان وابسته اند- نه تنها نفی نمی کند، بلکه تقویت نیز می کند.

از آن جا که سرمایه داری امپریالیستی است که در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره یک قشر اشرافیت و بوروکرات کارگری ایجاد می کند، این قشر خواهان حمایت حکومت های مستعمره و نیمه مستعمره به مثابه حامی و قیم و گاهی نیز هم چون حکم می شود. این مهم ترین پایه ی اجتماعی ماهیت بناپار تیسیتی و نیمه بناپار تیسیتی حکومت ها در مستعمرات و به طور کلی در کشورهای "عقب مانده" را تشکیل می دهد. این هم چنین، پایه ی وابسته گی سندیکاها ی اصلاح طلب به دولت نیز هست.

در مکزیک، سندیکاها توسط قانون به نهاد های نیمه دولتی تبدیل شدند. و نتیجتاً یک شکل نیمه استبدادی را ایجاد کرده اند. بر طبق برداشت قانون گذاران، دولتی کردن سندیکاها در جهت منافع کارگران، و به هدف تضمین نفوذ آن ها در زندگی حکومتی و اقتصادی انجام گرفته است. اما در شرایطی که دولت ملی تحت سلطه ی سرمایه داری امپریالیستی خارجی است، و از آن جا که این آخری امکان سرنگون ساختن دموکراسی بی ثبات و جایگزینی آن با یک دیکتاتوری فاشیست آشکار را دارد، تحت چنین شرایطی، قوانین مربوط به سندیکاها به سادگی می توانند به اسلحه ای در دست دیکتاتوری امپریالیستی تبدیل شوند.

شعار برای استقلال سندیکاها

پس از آن چه گفته شد، این نتیجه گیری که سندیکاها در دوران امپریالیزم از سندیکا بودن خود چشم پوشی می کنند، در نظر اول ساده به نظر می رسد. این ها، دیگر عملاً جانی برای دموکراسی کارگری باقی نمی گذارند: دموکراسی ای که در دوران طلایی گذشته، هنگامی که تجارت آزاد در حیطه اقتصادی مسلط بود، روال زندگی درونی سازمان های کارگری را تشکیل می داد. بدون دموکراسی کارگری نمی توان مبارزه ای آزاد برای نفوذ بر اعضای سندیکاها داشت. و به این دلیل میدان اصلی فعالیت انقلابی در سندیکاها از میان می رود. با این همه، این چنین موضعی اساساً اشتباه است. ما نمی توانیم حیطه و شرایط فعالیتمان را به میل خود تعیین کنیم. مبارزه برای نفوذ در میان کارگران در یک دولت استبدادی و یا نیمه استبدادی بی نهایت مشکل تر از همین مبارزه در یک دموکراسی است؛ این امر برای سندیکاها نیز، که سرنوشتشان تبلوری از تحولات دولت های سرمایه داری است صدق می کند. اما، ما نمی توانیم از فعالیت های مان در بین کارگران آلمان دست به کشیم، تنها به این دلیل که رژیم استبدادی کار ما را بسیار سخت می کند. باز بنا به همین منطق، نمی توانیم از مبارزه در درون سازمان های اجباری کار (سندیکاها ی فاشیستی-م) که فاشیسم ایجاد می کند چشم پوشی کنیم. و به دلیل ارجح، نمی توانیم از یک کار با قاعده و مرتب (سیستماتیک) در سندیکاها ی نوع انحصارگرا و یا نیمه انحصارگرا، فقط به خاطر این که مستقیم و یا غیرمستقیم، به دولت کارگری (شوروی) وابسته اند، و یا این که بوروکراسی انقلابیون را از امکان فعالیت آزاد در این سندیکاها محروم می کند، صرف نظر کنیم. ضروری ست که مبارزه را در همه ی این شرایط مشخص که توسط تحولات قبلی، منجمله اشتباهات طبقه ی کارگر و جنایات رهبران، ایجاد شده، هدایت کنیم. در کشورهای فاشیست و نیمه فاشیست امکان انجام هیچ فعالیت انقلابی جز از نوع مخفی، غیرقانونی و دسیسه جویانه وجود ندارد. در سندیکاها ی انحصارگرا امکان انجام هیچ فعالیتی جز فعالیت مخفی وجود ندارد. ضروری ست که ما خود را با شرایط مشخص سندیکاها در هر کشوری تطبیق دهیم، تا توده ها را نه تنها بر علیه سرمایه داران بلکه هم چنین بر علیه رژیم غیر دموکراتیک حاکم بر خود سندیکاها و بر علیه رهبرانی که این رژیم را تحکیم می بخشند، بسیج کنیم. اولین شعار این مبارزه عبارت است از: "استقلال کامل و بدون قید و شرط سندیکاها از دولت سرمایه داری". و معنای این شعار چنین است: مبارزه برای تبدیل سندیکاها به نهاد توده های استثمار شده و نه نهاد اشرافیت کارگری.

شعار دوم این است: "دموکراسی درون سندیکا". این شعار مستقیماً از شعار اول منتج می شود، و پیش شرط تحقق آن آزادی کامل سندیکاها نسبت به دولت امپریالیستی و یا دولت مستعمره می باشد.

به عبارت دیگر، در دوران حاضر سندیکاها نمی توانند هم چون دوران رقابت آزاد سرمایه داری، نهاد های ساده ی دموکراسی باشند و نمی توانند بیش از این از لحاظ سیاسی بی طرف باقی به مانند، یعنی نمی توانند تنها به دفاع از منابع روزمره ی طبقه ی کارگر بسنده کنند. آن ها نمی توانند بیش از این آنارشیت باقی به مانند، یعنی نفوذ تعیین کننده دولت را در زندگی مردم و طبقات نادیده به گیرند.

سندیکاها نمی توانند بیش از این اصلاح طلب باقی به مانند، زیرا که شرایط عینی امکان اصلاحات جدی و درازمدت را نمی دهد. سندیکاها ی دوران ما می توانند یا به عنوان ابزار درجه دوم سرمایه داری امپریالیستی برای به اطاعت در آوردن زحمت کشان و جلوگیری از انقلاب خدمت کنند و یا بر عکس، تبدیل به ابزار جنبش انقلابی پرولتاریا به شوند.

بی طرفی سندیکاها کاملاً و به شکلی غیرقابل بازگشت متعلق به گذشته است، و هم راه با "دموکراسی" آزاد بورژوازی از بین رفته است.

از آن چه گفته شد به روشنی نتیجه گرفته می شود که علی رغم انحطاط مداوم سندیکاها و ادغام فراینده شان در دولت امپریالیستی نه تنها از اهمیت فعالیت در حیطه سندیکاها کاسته نشده، و همانند قبل از این اهمیت برخوردار است، بلکه حتی این فعالیت به نوعی تبدل به یک فعالیت انقلابی شده است. هدف این فعالیت مانند گذشته، اساساً مبارزه برای نفوذ در طبقه ی کارگر است. هر سازمان، حزب یا گرایشی که به خود اجازه دهد موضعی اتمام حجت طلبانه نسبت به سندیکاها داشته باشد، یعنی در واقع به طبقه ی کارگر پشت کند، صرفاً به این دلیل که از سازمان های آن خوشش نمی آید، محکوم به انقراض است. و باید گفت که سزاوار چنین سرنوشتی نیز هست.

از آن جا که نقش اصلی در کشور های عقب مانده نه توسط سرمایه داری ملی بلکه سرمایه داری خارجی اجرا می شود، بورژوازی ملی در جایگاه اجتماعی و موقعیت اجتماعی نازل تری نسبت به رشد صنعت قرار دارد. از آن جا که سرمایه داری خارجی کارگر وارد نمی کند، بلکه مردم محلی را پرولتاریزه می کند، پرولتاریای ملی به سرعت مهم ترین نقش را در زندگی کشور بازی می کند. تحت این شرایط حکومت ملی، تا آن جا که سعی می کند در مقابل سرمایه خارجی مقاومتی نشان دهد، مجبور است کمابیش به پرولتاریا تکیه کند. بر عکس زمانی که حکومت های این کشورها فکر کنند که هم کاری با سرمایه خارجی هم اجتناب ناپذیر و هم پُر منفعت است، سازمان های کارگری را متلاشی کرده و رژیم استبدادی مستقر می کنند. بدین گونه، ضعف بورژوازی ملی، فقدان سابقه ی حکومت داخلی، و گسترش کم و بیش سریع پرولتاریا، اساس هر حکومت به اثبات دموکراتیک را به لزره در می آورد. حکومت های کشور های عقب مانده، یعنی مستعمرات و نیمه مستعمرات، شکلی بنیادینستی یا نیمه بنیادینستی به خود می گیرند. با این تفاوت که بعضی سعی می کنند با جلب حمایت کارگران و دهقانان به سوی مسیری دموکراتیک جهت گیری کنند و دیگران نوعی دیکتاتوری نظامی و پلیسی مستقر می کنند. این امر سرنوشت سندیکاها را نیز تعیین می کند. یا تحت ریاست دولت قرار می گیرند، یا دچار سرکوبی ظالمانه می شوند. سرپرستی دولت خود تحت فشار دو عامل متضاد ضرورت می یابد: اول نزدیک شدن به کل طبقه ی زحمت کش و کسب پشتیبانی برای مقاومت در مقابل ادعاهای افراطی امپریالیزم، و دوم منضبط کردن کارگران از طریق قرار دادن آن ها تحت کنترل یک بوروکراسی.

سرمایه داری انحصاری و سندیکاها

سرمایه داری انحصاری هر چه کمتر و کمتر حاضر به کنار آمدن با استقلال سندیکاهاست. و از بوروکراسی اصلاح طلب و اشرافیت کارگری- که ته مانده های سفره ی او را جمع می کنند، می خواهد که هر دو در انظار کارگران تبدیل به پلیس سیاسی او به شوند. اگر این امر تحقق نیابد بوروکراسی کارگری از بین رفته و جای آن را فاشیست ها می گیرند. بنابر این تمام مساعی اشرافیت کارگری در خدمت امپریالیزم، نمی توانند او را برای مدت زیادی از تلاشی مصون به دارند. شدت یافتن تضادهای طبقاتی در هر کشور و تخصصات میان ملل، شرایطی را ایجاد می کند که در آن سرمایه داری امپریالیست دیگر نمی تواند (یعنی در مقطع خاصی)، بوروکراسی اصلاح طلب را تحمل کند، مگر این که این بوروکراسی مستقیماً به عنوان سهام دار، سهام داری کوچک ولی فعال، در شرکت های امپریالیستی، در نقشه ها و برنامه های آن ها، چه در سطح کشوری و چه در سطح جهانی شرکت کند. سوسیال- رفرمیزم، صرفاً برای تمدید مهلت حیاتش و نه هیچ چیز دیگر، باید به سوسیال- امپریالیزم تبدیل شود، چرا که با تعقیب راهی که در پیش گرفته عموماً چاره دیگری برایش باقی نمی ماند. آیا این به این معناست که در دوران امپریالیزم وجود سندیکاها مستقل به طور کلی ناممکن است؟ طرح سؤال به این شکل، اما، اساساً اشتباه است. آن چه ناممکن است، وجود سندیکاها ی اصلاح طلب مستقل یا نیمه مستقل می باشد. ((اما وجود)) سندیکاها ی انقلابی مستقل که نه تنها پشتیبان پلیس امپریالیستی نیستند، بلکه وظیفه ی سرنگونی نظام سرمایه داری را در مقابل خود می گذارند، کاملاً امکان پذیر است. در دوران گنبدگی امپریالیزم، سندیکاها تنها زمانی می توانند مستقل باشند که آگاهانه و در عمل ارگان های انقلاب کارگری باشند. در این راه، برنامه ی انتقالی که توسط آخرین کنگره ی بین الملل چهارم تصویب شده نه تنها برنامه ی عمل حزب، بلکه در خطوط اصلی اش، برنامه ی عمل سندیکاها نیز هست.

لئون تروتسکی

۱۹۴۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴